

علل گرایش حوزویان به دانشگاه

اسلامی به مراکز آموزشی شیعی برای تحصیل مراجعه می کردند، معمولاً، با هزینه شخصی مراحل آموزشی را پشت سر می گذاشتند. دانش پژوهان علوم دینی برای تامین هزینه های آموزشی و زندگی مشاغلی را برای خود بر می گزیدند، هرچند برخی از مراکز آموزشی برای دانشجویان خود امکاناتی را در نظر می گرفتند. بنابر این، تعلقات دینی و همچنین فقدان مراکزی که در رشته های متفاوت و معمول روز به آموزش پردازند حوزه ها را به تنها نقطه امید تبدیل کرده بودند، حتی در صورت در نظر گرفتن اهداف غیر آموزشی مثل کسب موقعیت و مقام والای اجتماعی و دینی، تحصیل در حوزه ها چنین نیازی را بر آورده می ساخت.

در دانشگاهها بر حسب نیازهای جامعه، رشته های تحصیلی دستخوش دگرگونی می شوند. چنین است مواردی که برای کارایی و رشد دانشجویان ضروری پنداشته شود. سعی می شود میزان پذیرش دانشجو در رشته های مختلف، با نیازهای جامعه هماهنگ باشد.



تربیت افراد و عناصر فرهیخته و آشنا با علوم و متون اسلامی بوده است و می باشد. چنین افرادی از مسوولان تراکزی اصلی حوزه به منظور تبلیغ و ترویج اسلام و پاسخ گویی به نیازهای آموزشی، حقوقی و دینی مسلمانان به مناطق مختلف فرستاده می شدند.

هرچه به گذشته حوزه های شیعه بیشتر بازگردیم، پیوند عمیق صرفاً دینی بین حوزه و حوزویان نمایانتر می شود، بویژه که حوزه ها عمدتاً فاقد تسهیلات رفاهی و امکانات دیگر بودند. دانشجویانی که از اقصی نقاط قلمرو

علی احمد راسخ

حوزه های علمیه، اعم از آن که خاستگاه زمانی آنها به قرن نخست هجری و یا بعد از غیبت کبری باز گردانده شود، از قدمت تاریخی زیادی برخوردارند. هدف عمده و اساسی ترین کارکرد حوزه، جمع آوری، حفظ منابع اسلامی و تبیین اصول و آموزه آن و

با گذشت زمان، وقوع تحولات جدید در عرصه های آموزشی، روابط کشورها، وسایل ارتباطی، تکنولوژی آموزشی و دیگر نیازهای زندگی تغییراتی را در فرایند جذب دانش پژوهان علم به حوزه های علمیه به وجود آورد. از اوایل قرن بیستم، نهادها و موسسات جدید آموزش عالی در کشورهای اسلامی رونق گرفت که به تدریج نقش رقیب را در برابر حوزه ها بازی کردند. گذشته از جذب متقابل دانشجویان از سوی دو مرکز حوزه و دانشگاه و گرایش شدید به حوزه در اوایل انقلاب اسلامی ایران، به نظر می رسد که میزان روی آوری عناصر حوزوی به دانشگاهها به نفع نهاد آموزشی اخیر، در حال تغییر است. در این نوشتار برای ریشه یابی چنین گرایشی، بطور کوتاه برخی عوامل آموزشی و غیر آموزشی مورد کنکاش قرار می گیرند.

حوزه یک نهاد آموزشی است. برای نشان دادن نهادمندی معمولاً از شاخص هایی مثل گذشت زمان، رهبری بوسیله نسلهای مختلف و تطبیق پذیری و انعطاف پذیری یاد می شود. بر این اساس و نیز طبق برداشت متعارف، حوزه پدیده ای نهادمند است، زیرا در حدود هزار سال از عمر آن می گذرد و همچنین، نسل های مختلف آن را رهبری کرده اند. عمدتاً گفته می شود که حوزه های شیعی، انعطاف پذیرند و خود را با نیازها و تحولات جدید، منطبق می سازند. البته رد قضیه به همان میزان نادیده گرفتن کاستیها نادرست است. حتی با قبول دو مورد نخست، در میزان تطبیق پذیری، بحثهایی وجود دارد که در روند روی

آوری عناصر حوزوی به دانشگاه به سهم خود موثر است.

۱. تکنولوژی آموزشی: به کارگیری ابزارها و امکانات مختلف در روند آموزش، امر فراگیری را تسهیل می کند. این امکانات می تواند، گج و تخته سیاه باشد و می تواند دستگاه مدرن و پیشرفته و یا شیوه های تدریس. در حلقه های اصلی حوزه استفاده از چنین ابزارهایی صورت نمی گیرد، لذا در مقایسه با دانشگاه و آموزش جدید، کهنه تر دیده می شود. با آنکه در دانشگاههای ایران استفاده از تکنولوژیهای آموزشی در بیشتر رشته های علوم انسانی مرسوم نیست و یا در حد پایین است. در دروس اصلی حوزه هنوز از گج و تخته سیاه برای تقریب مطالب به ذهن و تفهیم آن استفاده نمی شود. مثلاً در برخی ابواب فقهی که با ریاضیات و حساب سر و کار دارند، استفاده از ابزاری مثل تخته خیللی موثر است اما مسایل به شکل ذهنی و نظری حل و فصل می شود. همچنین است مطالب مربوط به جهت یابی و مکان یابی. حوزه های علمیه در قرن بیستم با سخت ترین چالشها و رقابتهای دوران خود روبه رو بوده اند. چالشهای گذشته بیشتر، چالشهای درون تمدنی بود، به عبارت دیگر مبارزه ها عمدتاً بین دو شاخه اسلامی یعنی شیعه و اثنی بودند.

الف. عوامل آموزشی

۲. مواد آموزشی: در دانشگاهها بر حسب نیازهای جامعه، رشته های تحصیلی دستخوش دگرگونی می شوند. چنین است مواردی که برای کارایی و رشد دانشجویان ضروری پنداشته شود. سعی می شود میزان پذیرش دانشجو در رشته

های مختلف، با نیازهای جامعه هماهنگ باشد. البته چنین القا نشود که کارهای دانشگاه بی عیب و نقص است در عین حال باید گفته شود که دانشگاهها نسبت به حوزه ها نظم پذیر ترند.

۳. مواد آموزشی حوزه: همانند متون درسی آن، از گذشته های دور تا کنون تغییر نکرده یا کمتر دگرگونی پذیرفته است. ادبیات، منطق، اصول فقه، تفسیر، کلام، فلسفه (در برخی موارد)، بیان و بدیع، حدیث و رجال و ... دروس اصلی و فرعی حوزه ها را تشکیل می دهند که از یک نگاه بسیار گسترده و از سوی دیگر محدود است. تعدد رشته ها و الزام به تحصیل در همه آنها به اضافه گستردگی متون، منجر به این می شود که دانشجو درباره چیزهای زیادی معلومات اندکی داشته باشد و یا به تعبیر دیگر، هیچ چیز درباره همه چیز. از نگاه دیگر، مواد آموزشی حوزه نیازمند افزایش برخی مواد درسی دیگر است، مثل ریاضیات، تاریخ، سیاست، اقتصاد، اخترشناسی، فیزیک و جغرافیا. اما پویایی و ضرورت شناسی و انعطاف پذیری در این مورد اندک است. در مقابل، جاذبه دانشگاه از حیث مواد آموزشی و تفکیک رشته ها بیشتر می باشد.

۴. حوزه و تحقیق: تحقیق و رواج آن در هر نهاد آموزشی از شاخص های کارایی آن به حساب می آید. تحقیق، گذشته از حفظ و نگهداری داده ها، ابزار دستیابی به داده های جدید را فراهم می سازد. افزون بر نوآوری، تکمیل و تصحیح داده های پیشین و در نتیجه غنا بخشی در فرایند تحقیق نهفته است. اهمیت تحقیقات در رشته های مختلف،

مورد پذیرش تمام دست اندرکاران آموزش در پهنه بین المللی است. دانشگاهها تا حدودی آموزش را با تحقیق همساز ساخته اند، بویژه که در مراحل عالی تر ارایه کارهای پژوهشی برای دانشجویان الزامی است.

متأسفانه در حوزه ها، طلاب نه تنها ملزم به چنین کاری نیستند، بلکه هیچ گونه مواد درسی به نام تحقیق، حتی به شکل عمومی آن وجود ندارد چه رسد برای هر رشته آموزشی، در حالی که در دانشگاهها معمولا متناسب با رشته ها و

مقاطع تحصیلی چند واحد درسی در زمینه روش تحقیق ارایه می شود. این سخنان بدان معنا نیست که هر فارغ التحصیل دانشگاه، الزاما محقق و پژوهشگر است و دانش آموخته حوزه، نه. اما این سخن هم مورد تایید است که دانش آندوخته دانشگاه افزون بر تلاش فردی، متاثر از نظام پژوهشی دانشگاه است اما دانش آندوخته و محقق حوزه، نظام پژوهشی خاصی را در روند دانش آندوژی همراه خود ندارد و تنها به تلاش و استعداد فردی خویش متکی است. ارایه کارنامه پژوهشی صرف نظر از اهمیت اسانسی آن، برای شخص ارایه دهنده از منظر فردی و اجتماعی، امتیازی به حساب می آید.

در قلمرو آموزش و مقایسه حوزه و دانشگاه در این زمینه، نکات دیگری نیز وجود دارد که این قلم به آن پرداخته است، اما مهمترین امتیاز و جاذبه آموزشی دانشگاه در به کارگیری تکنولوژی آموزشی، انعطاف پذیری در مواد درسی و رواج نسبی پژوهش است. چنین امتیازاتی به سهم خود برخی از

دانشجویان حوزوی را بر می انگیزاند تا تحصیل در دانشگاه را در کنار درس حوزوی یا بطور مستقل در پیش گیرند. با توجه به نحوه گزینشی بودن ورود به دانشگاه، گرایش عناصر حوزه به دانشگاه، بویژه گستن پیوند وی با مبدأ به ضرر حوزه است، زیرا معمولا عناصر مستعدی که توانایی رقابت با متقاضیان ورود به دانشگاه را داشته باشند از دست می روند، اما در صورت حفظ چنین ارتباطی، ممکن است بر کارایی افزوده شود.

ب. عوامل فرا آموزشی

در این قسمت به امتیازاتی اشاره می شود که تحصیل در دانشگاه در زمینه اشتغال، وجاهت اجتماعی، دانش جدید و... برای دانش آندوختگان پدید می آورد.

۱. مبارزه با هژمونی فرهنگی بیگانه
حوزه های علمیه در قرن بیستم با سخت ترین چالشها و رقابتهای دوران خود روبه رو بوده اند. چالشهای گذشته بیشتر، چالشهای درون تمدنی بود، به عبارت دیگر منازعه ها عمدتا بین دو شاخه اسلامی یعنی شیعه و سنی بودند. حتی در قرون نخستین اسلامی و زمان راهبایی علوم یونانی به قلمرو اسلامی، نمی توان از فرهنگ هژمونیک و سلطه طلب سخن گفت، زیرا در آن زمان فرهنگ بیرونی به سرعت درونی می شود و چیزی به نام فرهنگ خارجی وجود ندارد. به دیگر سخن، در آن زمان فرهنگ یونانی به عنوان یک فرهنگ خارجی موجب انحطاط و استحاله فرهنگ اسلامی و شیعی نشد و چه بسا که آشنایی

مسلمین با چنین فرهنگی فوایدی را به همراه داشته است.

با انقلاب صنعتی در غرب و ظهور ابزار و امکانات جدید فرهنگی و آموزشی، فرهنگ اسلامی و نهادهای ترویج کننده آن با چالشهای جدی رویاروی گردیدند. در قرن بیستم که قرن امواج است، مرزهای جغرافیایی و فرهنگی در هم شکسته شدند و اندیشه های هژمون به درون نهادها و خانه ها راه یافتند. موضع گیری اندیشه گران مسلمان، معمولا به شکل سمپاتیگری، تفاهم و تخاصم بوده است. با صرف نظر از مورد نخست، مفاهمه، مخاصمه با فرهنگ هژمون نیاز به شناخت دارد.

چنانچه پیش از این اشاره شد، حوزه ها نتوانسته اند برای مبارزه با فرهنگ مخالف غربی خویش شناخت جدی نسبت به آنها پیدا کنند. اصولا چنین برنامه هایی در حوزه ها به طور مرتب وجود ندارد تا تامین کننده شناخت و آگاهی عمیق نسبت به فرهنگ غرب و یا فرهنگ سازان غرب باشد. مبارزه عمیق نیازمند شناخت عمیق است. این در حالی است که غرب در مؤسسات آموزشی خود مباحث شرق شناسی از جمله اسلام شناسی را به پیش می برد. وجود چنین کاستی، برخی از حوزویان را به سوی دانشگاهها هدایت کرد. این جایی است که به اهمیت پیشنهاد شهید مطهری مبنی بر ایجاد رشته مارکسیسم شناسی - اندیشه هژمون در یک دوره - در دانشگاه فردوسی مشهد، پی می بریم. حوزویانی که در نظر دارند غرب و سازندگان فرهنگ غرب را بهتر بشناسند، ناگزیرند وارد دانشگاه شوند، زیرا در آن

جا بیشتر از حوزه به این هدف دست می یابند.

عمدتاً گفته می شود که حوزه های شیمی، انعطاف پذیرند و خود را با نیازها و تحولات جدید، منطبق می سازند. البته رد قضیه به همان میزان نادیده گرفتن کاستیها نادرست است. حتی با قبول دو مورد نخست، در میزان تطبیق پذیری، بحثهایی وجود دارد که در روند روی آوری عناصر حوزوی به دانشگاه به سهم، خود موثر است.

۲. امکانات رفاهی و اشتغال: زمان و دوره تحصیل در دانشگاهها به طور متوسط نزدیک به ۱۰ سال طول می کشد، در حالی که در حوزه ها نقطه پایان مشخصی وجود ندارد. در هر دو نهاد آموزشی امکانات رفاهی در اختیار محصلان قرار می گیرد، با این تفاوت که تسهیلات خوراک و مسکن در دانشگاهها با برنامه های حمایتی و وام صورت می گیرد که دانشجوی در آخر، ما به ازای آن را باز گرداند، اما در حوزه مبلغی ماهانه به طلاب پرداخت می شود، بدون این که حوزه مسؤولیتی فراتر از آن را بپذیرد و یا فرد موظف به بازپرداخت باشد. البته طی سالهای اخیر کمکهایی مثل وام و بیمه تا حدودی در حوزه ها رواج یافته است.

در نگاه نخست، از لحاظ رفاهی، سیستم حوزه مناسب تر دیده می شود، اما برداشت افراد تحت پوشش چیز دیگری است. پرداختهای دانشگاه طی دوره های آموزشی، سقف خاصی دارد که باز پرداخت آن به اشتغال پس از تحصیل پیوند خورده است. بنابراین این در فرایند تحصیل، فشار چندانی بر دانشجو وارد

نمی شود. در مقابل در حوزه ها، زندگی طلبه ها در سطح بخور و نمیر متوقف می شود و سیستم پرداختی فاقد انعطاف پذیری است. فردی با یک نفر عایله همان درآمد را دریافت می دارد که فردی با ۱۰ نفر عایله. در زمان تورم و نوسانات اقتصادی طلبه های حوزه بدون پشتوانه باقی می مانند. یک نفر مبتدی همان درآمد را دارد که یک استاد. مثلاً، در حوزه مشهد (سال ۷۷) درآمد یک طلبه متأهل ماهانه ۲۰۰/۰۰۰ ریال است که حساسیت آن در برابر تورم، بسیار اندک است. این در حالی است که یک استاد دانشگاه بیش از ۶۰۰٪ نسبت به استاد حوزه درآمد دارد. همچنین سیستم ها و کانالهای حمایتی در دانشگاهها به تبع نظام اداری دولتی سامان یافته تر است. چنانچه در آبان ماه ۱۳۷۷ در پی فشارهای اقتصادی، دولت برای حمایت از افراد با درآمد ثابت برنامه هایی در پیش گرفت، اما حوزه کمترین واکنشی از خود نشان نداد. دانش آموختگان سطوح عالی دانشگاه یا جذب نهادهای دولتی و غیر دولتی می شوند و یا خود چنین امکان می یابند که با عنایت به رشته تحصیلی، بنگاههای شغلی بسازند و در زندگی را در حد بالاتری بسازند. اما برای حوزه های دامنه اشتغال محدود است.

چنانچه از زاویه اشتغال نگاه شود، باز هم وضعیت متفاوت خواهد بود. اصولاً ورود به دانشگاه با نگاهی به درآمد و امتیازات متعدد آن همراه است. در نظامهای اداری، تحصیلات بالا درآمد بالا را به دنبال دارد. با توجه به تنوع رشته ها و کاربردی بودن آنها در نظام آموزشی

جدید، دانش آموختگان عمدتاً جذب بازار کار می شوند که این امر به نوبه خود بر زندگی و ترقی افراد اثر می گذارد. فراهم بودن نسبی زمینه اشتغال برای دانش آموختگان دانشگاهها موجب انگیزش افراد برای رسیدن به درجات بالاتر می شود. در برابر، تحصیل در حوزه، عمدتاً با نگاه به اشتغال توأم نبوده است، در عین حال فرد حوزوی این اطمینان را دارد که در صورت حفظ پیوند خود با حوزه، (شهریه) را دریافت خواهد داشت (البته ناگفته نماند نگاه ما به حوزه و دانشگاه، نگرش به وضعیت اکثریت افراد آن است نه افراد خاص) حتی با فرض چنین امیدی، زمینه اشتغال طلاب حوزه به مراتب کمتر است، مگر این که در مؤسساتی عملاً در این زمینه امتیازی به آنها داده شود که در آن صورت مبتنی بر مکانیسم طبیعی و عرضه و تقاضا استوار نبوده است. بدین ترتیب، از زاویه امکانات رفاهی و اشتغال نیز زمینه تمایل به دانشگاهها وجود دارد.

حوزه یک نهاد آموزشی است. برای نشان دادن نهادمندی معمولاً از شاخصهایی مثل گذشت زمان، رهبری توسط نسلهای مختلف و تطبیق پذیری و انعطاف پذیری یاد می شود. بر این اساس و نیز طبق برداشت متعارف، حوزه بدیده ای نهادمند است، زیرا در حدود هزار سال از عمر آن می گذرد و همچنین، نسلهای مختلف آن را رهبری کرده اند.

آنچه که در این نوشتار کوتاه مطرح گردید برخی از متغیرهایی بود که طبق برداشت راقم سطور به عنوان جاذبه های

دانشگاه در روند رو آوری حوزریان به آن مراکز نقش بازی می کنند. در عین حال نباید چنین تلقی شود که این برداشت حتما مقرون به صحت است. هر چند نویسنده بر تاثیر گذاری آن تکیه می کند.

حال سؤال این است که روی آوری عناصر حوزوی به دانشگاه چه تاثیری بر حوزه خواهد داشت؟ البته پاسخ دادن به چنین پرسشی دشوار است. ممکن است رفت و آمد دانشجویان و طلاب بین دو نهاد آموزشی مفید افتد، مشروط به اینکه چنین ارتباطی متقابل باشد در حالی که فعلا سخن از تمایل عمدتاً یک طرفه است.

شکی نیست که عناصر حوزوی در دانشگاهها با داده هایی آشنا می شوند که کسب آنها در نظام آموزشی حوزه میسر نیست. در صورت بازگشت حوزویان دانشگاه دیده به حوزه، نتایج مثبت و مفیدی به دست می آید که حوزه ها باید از آن استقبال کنند و امکانات بیشتری را به آنان اختصاص دهند. اما سوال این است که آیا رفته ها باز می گردند؟ تجربه های سالهای گذشته نشان می دهند که پاسخ پرسش فوق هم مثبت است و هم منفی. برخی از حوزویان در زمان تحصیل در دانشگاه پیوند خود را با حوزه قطع نمی کنند در حالی که برخی با حوزه وداع می گویند. در صورت حفظ ارتباط با حوزه، کمتر می توان گفت که فعالیتهای حوزوی، بان پیش از ورود به دانشگاه، جایگاه اصلی را به خود اختصاص دهند، زیرا با وجود امکانات رفاهی و علمی در دانشگاهها زمینه حفظ ارتباط با آن، قوی خواهد بود، هرچند

فرد در کسوت روحانی باشد و آخر هر ماه خبری بگیرد و یا در برخی از جلسات درس شرکت کند. از موضع گیری حوزه در قبال طلاب دانشگاه رفته و یا عدم اجازه تحصیل همزمان، چنین استنباط می شود که متولیان حوزه معتقد به تضرر این نهادند. البته در مورد افرادی که کاملاً حوزه را ترک می گویند، صحیح است، زیرا حوزه چنین احساس می کند که سرمایه خود را از دست داده است. درباره دسته ای که مرتبط با حوزه باقی می ماند، علیرغم توجه و فعالیت بیشتر آنها در دانشگاهها، حوزه ها نباید احساس خسران کنند، زیرا:

۱. چنین افرادی همزه وصل! و محل تلاقی حوزه و دانشگاه هستند.
۲. حوزه بالاخره نیازمند برخی نوآوریها خواهد بود، چه بهتر که در این فرایند از چنین نیروهایی بهره گیرد. در غیر آن هزینه بیشتری را متقبل خواهد شد.
۳. چنین افرادی آمادگی بیشتری برای پاسخ گویی به برخی مسایل جدید مبتلا به و کاربردی دارند.

بنابراین، احساس خسران به طور مطلق کمتر قابل توجیه است، اما نباید متکبرانگی و تصور شدن آنها از حوزه در صورت برخورد نامناسب با آنها گردید. روند رو آوری طلاب حوزه به دانشگاه ممکن است تشدید شود، منتها روند بازگشت به آن سرعت نخواهد بود. حال، بر فرض متضرر شدن حوزه و از دست رفتن نیروها و سرمایه هایش، راه چاره چیست؟ مانع شدن کار ساز خواهد بود؟

تجربه ملموس بیانگر عدم موفقیت سیاست یاد شده است. متولیان حوزه می توانند از برخی مدارس خبر بگیرند تا واقعیت امر روشن گردد. با توجه به دنیای متحول، بر داشت این است که چند دسته ارکان نیروهای تحت آموزش در حوزه را تشکیل خواهند داد:

۱. کسانی که نظام آموزشی حوزه را فاقد کاستی می دانند و به امکانات رفاهی ارایه شده قانع هستند. چنین افرادی عمدتاً به گروههای پایین درآمدی جامعه تعلق دارند.

۲. گروههای سنتی ثروتمند و پا دست کم کسانی که دغدغه زندگی ندارند و به سایر امتیازات معنوی حوزه دل بسته اند.

۳. افراد متعلق به قشر متوسط جامعه، این دسته نشان می دهد که دارای دغدغه آموزشی و رفاهی می باشد.

طلایی که از این قشر می باشند، پس از مدتی تحصیل در حوزه، راههایی را در پیش می گیرند که دانشگاه یکی از آنها است.

۴. افراد دلباخته مباحث دینی از قشرها و طبقات مختلف که دغدغه های فوق را نداشته باشند که تعداد این افراد نیز زیاد نیست.

در پایان باید متذکر شد که تمایل عناصر حوزوی به ورود به دانشگاه علمی رغم فوایدی که در پی دارد، ممکن است برای حوزه مشکلاتی به همراه داشته باشد. سیاست مانع تراشی، شاید بدترین سیاست باشد، حوزه در این زمینه نیازمند اصلاحات ساختاری است.